

شکایتهای قریش

دانشمندان «علم الاجتماع» معتقدند که در موفقیت هر فردی در گرو دو چیز است اول: ایمان به هدف دوم استقامت و کوشش در طریق نیل بآن؛ ایمان همان محرك باطنی است که خواهی نخواهی انسان را بسوی مقصد میکشاند، و شب و روز و پرا برای بدست آوردن مقصود نهائی و ادا مینماید؛ زیرا در این صورت سعادت و سیادت و خوشبختی و نیک فرجامی خود را وابسته بآن میدانند، و روی علاقه ای که انسان همواره بخود دارد در گاه ایمان و اطمینان پیدانمود باینکه سعادت او مرهون تحصیل يك هدف مشخصی است؛ قهرأ نیروی ایمان و اطمینان در درون وی شروع بفعالیت نموده، و او را از هر گونه تردید باز میدارد؛ مثلاً بیماری که بهبودی خود را در خوردن داروی تلخ دانست آن را با آسانی میخورد؛ غواصی که یقین دارد که زیر امواج آبها جواهرات گرانبهای وجود دارد، بدون دغدغه، خود را در کام امواج آبهای دریامیانمکند، و پس از دقایقی در حالیکه شاهد مقصود را در آغوش کشیده پیروزانه اذدل موجهای بیرون میآید.

ولی هر گاه همین بیمار و غواص در طریق وصول به هدف، با حالت شك و تردید روبرو شوند، و یا اصلاً ایمان بآن نداشته باشند، در چنین وضع عمل مزبور یا انجام نیکگیرد و اگر انجام بگیرد بسختی صورت میپذیرد، روی این بیان بایست گفت، این همان نیروی ایمانست که تمام اشکالات را آسان مینماید.

ولی جای شك نیست که رسیدن به هدف، مشکلاتی دارد، موانعی پیش میآید، ناچار بایست برای مبارزه با آنها، فعالیت نماید، سعی و کوشش بخرج بدهد تا با تمام نیرو و قوه تمام موانع را از سر راه مقصد بردارد، از قدیم الایام گفته اند هر کجا گلی (مقصود هدف)

ہست خاری نیز ہمارا آنست ، بایست طوری گل را چید کہ خار ددست و پای انسان فرو نرود .

قرآن شریف ، مطلب فوق (رمز موقبت زیر سایہ ایمان و استقامت است) را با جملہ کوتاہی بیان نموده و میفرماید : ان الذین قالوا ربنا اللہ ثم استقاموا . . . (فصلت : ۳۰) برستی کسانی کہ ایمان بخدا آورده اند و بیک هدف مشخص معتقد گشته اند ، سپس در طریق تحصیل آن استقامت و بردباری نشان داده اند ، بطور مسلم بہدف خواهند رسید ، و بانبرو های غیبی (فرشتگان) مؤید میگردند ، و در بارہ آنها گفته میشود : و ابشر و ابا ایحٰنۃ الٰتی کنتم توعدون : و با بہشت موعود شادمان باشید .

اکنون ما سطوری چند از صفحات تاریخ اسلام کہ در پیرامون ایمان پیامبر اکرم و استقامت او در طریق نیل بہدف میباشد مینگاریم ؛ تا روشن شود کہ او از آغاز با چه ایمانی وارد کار شدہ ؛ و تا چہ اندازہ استقامت در این راہ نشان داده است .

قریش شکایت پیش «ابوطالب» میبرند .

تماسهای خصوصی رسول اکرم پیش از دعوت عمومی ، و ضالیتهای خستگی ناپذیر آنحضرت پس از ندای عمومی ، سبب شدند کہ یکصف فشرده و با ایمانی در برابر صدها صفوف کفر و بت پرستی بوجود آید ، مسلمانانیکہ پیش از دعوت همگانی در حوزہ سری ایمان و اسلام وارد شدہ بودند ، بامؤمنان جدید الاسلام کہ پس از اعلان نبوت ، دعوت او را لیبیک گفته بودند ، آشنائی کامل پیدا کردند و بدینوسیله زنگهای خطر در تمام محافل کفر و شرک بصداد آمدند ، البتہ کویدن یکصف ہر چہ ہم با ایمان و فشرده باشد ، برای صدها صف نیرومند و مجهز بسیار کارسہل و آسانی بود ، ولی علت ترس آنان این بود کہ این یکصف از یک قبیلہ نبود ؛ کہ با تمام نیرو برای کویدن آن کوشش کنند ، بلکہ میان ہر قبیلہ ای مسلمانانی بعنوان نمونہ پیدا میشدند و از این جهت تصمیم قاطع در بارہ یک چنین گروہ کار آسانی نبود .

سران قریش پس از مشاورتہا چنین تصمیم گرفتند ؛ کہ اساس این حزب ، و بنیان گذار این مکتب را با وسائل مختلف از بین ببرند ، گاہی از طریق تطہیع وارد بشوند و او را با وعدہ های دنگارنک از دعوت خود بازدارند ، و احياناً بوسیله تہدید و آزاد خود رسول اکرم از انتشار آئین او جلو گیری بعمل آورند و این برنامه ی دہسالہ ی قریش بود کہ سرانجام تصمیم قتل او را گرفتند کہ خدای بزرگ او ، دستور داد کہ از «مکہ» بیرون برود .

رئیس قبیله‌ی «بنی‌هاشم» در آنروز «ابوطالب» بود و او یک مرد پاکدل و بلند همت و خانه‌ی وی مملو و پناهگاه افتادگان و درماندگان و پتیمان بود، و در میان جامعه‌ی عرب علاوه بر اینکه ریاست مکه و برخی از مناصب کعبه با او بود، جای بزرگ و منزلت بس خطیری داشت، و از آنجا که کفالت و سرپرستی «پیامبر» پس از مرگ «عبدالطلب» با او بود، و لذا، سران دیگر «قریش» صف کشان و بطور دستجمعی، بحضور وی بار یافتند و او را با جمله‌های زیر خطاب نمودند

یا اباطالب ان ابن اخیک قد سب آلہتنا و عاب دیننا و سفہ احلامنا و ضلل آبائنا؛ اما ان تکفہ عنا و اما ان تخیل ینفنا و ینہ : «برادرزاده‌ی تو بخدایان ما ناسزا میگوید، و آیین ما را بزشتی یاد میکند، و بافکار و عقائد ما میخندد، و پدران ما را گمراه می‌شمرد، یا باو دستور بده که دست از ما بردارد، و یا اینکه او را در اختیار ما بگذارد و حمایت خود را از او سلب کن» .

بزرگ «قریش» و سرور «بنی‌هاشم» با تدابیر عاقلانه و با سخنان نرم آنان را پاسخ گفت، بطوریکه از تعقیب مقصد خود منصرف گشتند، ولی نفوذ و انتشار اسلام روز بروز رو با زیاد بود، جذب مضمونی کیش پیامبر، و بیانات جذاب و قرآن فصیح و بلیغ وی بر این مطلب کمک میکرد خصوصاً در ماههای حرام که مورد هجوم حجاج بود، وی آیین خود را بر آنها عرضه میداشت، سخن بلیغ و بیان شیرین، و آیین دلنشین او در بسیاری از افراد مؤثر واقع میگشت، در چنین هنگام یکمرتبه فرعونهای «مکه» متوجه شدند که حضرت «محمد» در دل تمام قبائل برای خود جایی باز نموده و در میان بسیاری از قبیلہ های عرب، یابانی و شهری افراد و پیروان قابل ملاحظه ای پیدا نموده است؛ بار دیگر مصمم شدند که حضور یگانہ حامی پیامبر، (ابوطالب) باریابند، و با تلویح و تصریح خطر نفوذ اسلام را بر استقلال مکیان و کیش آنها گوشزد کنند، و لذا، باز بطور دستجمعی، پس از تعارفات، سخنان پیشین خود را از سر گرفتند؛ و گفتند یا اباطالب ان لک سنا و شر فاولا ناقدا ستنہینا ک ان تنہی ابن اخیک فلم تفعل و انا و اللہ لانصر علی ہذا من شتم آلہتنا و آبائنا و تسفہ احلامنا حتی تکفہ عنا او ننازلہ و ایاک فی ذلک حتی یهلک احد الفریقین : ای ابوطالب ؛ تو از نظر شرافت و سن بر ما برتری داری، ولی ما قبل از حضورت بار یافته و بتو گفتیم، که برادرزاده خود را از تبلیغ آیین جدید بازدار - مع الوصف - شاعتناہ نکردید ولی اکنون جام صبر ما لبریز گشته، و ما را ایش از این بردباری نیست؛ که ببینیم فردی از ما بخدایان ما بد میگوید، و ما را بیخرد و افکار ما را پست می‌شمرد، بر تو فرض است که او را از هر گونه فعالیت

بازداری و گرنه با او تو که حامی او هستی مبارزه مینمایم ، تا تکلیف هر دو گروه محین گردد و یکی از آنها ازین برود .

یگانه حامی و مدافع پیامبر با کمال عقل و فراست دریافت که بایست در برابر گروهی که تمام شئون هستی آنها در خطر افتاده است ، بردباری نشان داد ، از این جهت از در مسالمت وارد شد ؛ و قول داد ، که گفتار سران را ، ببرد زاده خود برساند ، البته این جواب سربلانی ، بنظر دو خاموش کردن آتش خشم و غضب آنها بود ، تا بعداً برای حل مشکل راه صحیحتری پیش گیرد ، - لذا - پس از رفتن سران ، ببرد زاده خود تماس گرفت ؛ و پیام آنها را رساند و ضمناً بنظر آزمایش ایمان او نسبت به هدف در انتظار دریافت پاسخ شد ، ولی پیامبر اکرم در مقام پاسخ ، جمله ای فرموده است که یکی از سطور بر جسته و طلائی تاریخ بشمار میرود اینک متن پاسخ او : **والله يا عماء لو وضعوا الشمس في يميني والقمر في شمالي علي ان اترك هذا الامر حتى يظهره الله او اهلك فيه ما تركته** عوجان ؛ بخدا سوگند ، هر گاه آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند (یعنی سلطنت تمام عالم را در اختیار من بگذارند) که از تبلیغ آیین و تعقیب هدف خود دست بردارم ، هرگز حاضر نمیشوم و من دست نخواهم برداشت تا بر مشکلات خود پیروز آیم ، و بقصد نهائی برسم ؛ و بادر طریق هدف جان بسپارم . ، سپس اشک شوق و اشتیاق به هدف در چشمان او حلقه زد و از محضر عموی خود برخاست و رفت ، گفتار نافذ و جاذب او چنان اثر عجیبی در دل رئیس «مکه» گذارد ، که بدون اختیار با تمام خطراتی که در کمین بود ، ببرد زاده خود را فراخواند و گفت : ، بخدا سوگند دست از حمایت تو بر نمیدارم ، و مأموریت خود را بی پایان برسان .

قریش برای بار سوم پیش ابوطالب میروند

انتشار روز افزون اسلام افکار قریش را بریشان نموده و در پی چاره بودند ، باز در آنجنم کردند و با خود فکر کردند که حمایت «ابوطالب» شاید از این نظر است ، که «محمد» را بفرزندگی برگزیده است در این صورت ممکن است ذبیاترین جوانان خود را پیش او ببریم ، و بگوئیم او را پسری برگزیده از این لحاظ «عمارة» بن الولید بن مغیره را که از خوش منظرترین جوانان مکه بود ، همراه خود بردند و برای بار سوم گله ها و تهدیدها را شروع نمودند و گفتند : ای ابوطالب ، فرزند «ولید» جوانی است شاعر و سخنگور ؛ زیبا و خردمند ، ما حاضریم او را بتو واگذاریم تا او را پسری برگزینی و دست از حمایت ببرد زاده خود برداری ، «ابوطالب» بسان

مردیکه خون غیرت در عروق او میگردد، با چهره‌ای افروخته، بر سر آنها داد و زدو گفت: لبس ما تسوموا فی آتظوننی اینکم اغذوه لکم واعطیکم ابنی تفتلونه: بسیار معامله بدی بامن انجام میدهد، من فرزند شمار در دامن خود تربیت کنم، ولی فرزند و جگر گوشه‌ی خود را بدهم که شما آنرا اعدام کنید؛ بخدا قسم هرگز این کار شدنی نیست؛ «مطمئن بن‌عدی» از میان برخاست و گفت: پیشنهاد «قریش» بسیار منصفانه بود ولی تو هرگز این را نخواهی پذیرفت «ابوطالب» گفت: هرگز از در انصاف وارد نشدند و بر من مسلم است که تو ذات مرا میخواهی و میکوشی که قریش را علیه من بشورانی، ولی آنچه میتوانی انجام بده.

تطمیع قریش پیاه‌بر را .

باردگر برای قریش اطمینان دست داد که بهیچگونه ممکن نیست که رضایت ابوطالب را بدست آرند و او اگر چه تظاهر با اسلام نمینماید، ولی در باطن علاقه و ایمان عجیبی نسبت به برادر زاده خود دارد، از این جهت تصمیم گرفتند که از هر گونه مذاکره با او خودداری نمایند، ولی نقشه دیگر بنظرشان رسید که دیده‌ند وقت اجراء آنست، و عامل و بازیگر این نقش «عتبه بن ربیع» بود، او چنین پیشنهاد کرد که بهر طورهست «محمد» را راضی سازند، و او را با دادن مناصب و ثروت؛ و تقدیم هدایا و تحف، و تسلیم زنان ماهرو و پری-پیکر، تطمیع کنند، تا از دعوت خود دست بردارد (گویا) بطور اجتماع بسوی خانه «ابوطالب» روانه شدند، در حالیکه برادر زاده او کنار وی نشسته بود، سخنگوی جمعیت سخن را آغاز نمود و گفت ای ابوطالب، «محمد» صفوف فشرده و متحد ما را متفرق ساخت و سنگ تفرقه در میان افکند و بقل ما خندید و ما و بتان ما را مسخره نموده هر گاه محرك او بر اینکار نیازمندی و تهی دستی او است ما ثروت هنگفتی در اختیار او میگذاریم، و هر گاه طالب منصب است ما او را فرمانروای خود قرار میدهیم و سخن او را میشنویم و هر گاه بیه‌ار و نیازمند به معالجه و طبیب است؛ حاذقترین اطباء را برای مداوای او احضار مینمائیم و . . .

پیامبر اکرم رو بموی خود نمود که من از آنان چیزی نمیخواهم يعطوننی کلمة یملکون بها العرب و یدین لهم به‌اشغیر العرب: من يك حاجت بیش ندارم و از آنها میخواهم فقط یکبار بحرف من گوش فرادهند که دزیر سایه آن بر عرب حکومت کنند، و غیر عرب را پیر و خود قرار دهند، یکمرتبه (گویا) ابو جهل از جای برخاست گفت ما حاضریم ده بار بسخن تو گوش فرادهیم، فرمود یکتا سخن من اینست که تشهدون: ان لا اله

الالہ وانی رسول اللہ ؛ اعتراف بہ یکنامی پروردگار ، ورسالت من بنماید ؛ گفتار غیرمنتظرہ پیامبر مانند آب سردی بود کہ بردیک گرمی ریخته شود ، چنان بہت وسکوت درعین حال یأس ونومیدی سراسر کشور وجود آنها رافرا گرفت ، کہ بی اختیار گفتند **ندع ثلاثاً وستین الہا ونعبدالہا واحداً!!** : سیمد وشمت خدارا ترک گوئیم ؛ وخدای واحد را پرستیم ؛ کہرہ قریش درحالیکہ آتش خشم ازچشم وصورت آنها مینارید ازخانہ بیرون رفتند ودرسرانجام کارخود درفکر فرو رفته ؛ بودند و آیات زیر در بیان همین واقعہ نازل گردیدہ است :

وعجبوا ان جانہم منذر منہم وقال الکافرون هذا ساحر کذاب ، اجعل الالہة الہا واحداً ان هذا لشیء عجاب وانطلق الملاء منہم ان امشوا واصبر واعلی آلهتکم ان هذا لشیء یراد ماسمعنا بهذا فی الملة الاخرة ان هذا الا اختلاق (س آیہ ۴ - ۷) : آنان از این تمجب کردند کہ از نوع خود مردی بعنوان «منذر» بسوی آنها آمدہ است ، وکافران گویند کہ این جانو گردو و گوست چگونہ خدایان متعدد در ایک خدا نمود ، واین کار بسیار شکفت آور است ؛ بزرگان آنها (از مجلس) برخاستند و میگفتند کہ بروید با خدایان خود استقامت ورزید و این کار بسیار مطلوب و پسندیدہ است ما چنین چیزی را از ملت دیگری نشنیدہ ایم و این جز تزویر چیز دیگری نیست .
نتیجہ : جریانہای پیش ، اندازہ ایمان و استقامت بتیان گذار مکتب اسلام را میرساند .

پژوہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

رسال جامع علوم انسانی

حضرت امیر مؤمنان ع ہیفراہاید :

قدر الرجل علی قدر ہمتہ ؛ و صدقہ علی قدر مروتہ
و شجاعتہ علی قدر انفتہ ؛ و عفتہ علی قدر غیرتہ
یعنی : شخصیت مرد باندازہ ہمت اوست ، و راستی وی بقدر
جوانمردی اوست ، و شجاعت او باندازہ تنک داشتن وی از کار زشت
اوست ، و پاکدامنی او بقدر غیرت اوست ؛

(نہج البلاغہ)